

بلادیان / ابلادیان (یادداشتی در باب واژه‌های ناشناخته)^۱

میثم محمدی (پژوهشگر زبان‌های ایرانی غربی)

در نصیحة‌الملوک غزالی و مرموزات اسدی نجم‌الدین رازی، نخستین سلسله شاهی ایران به ترتیب بلادیان و ابلادیان خوانده شده است. تاکنون درباره این دو صورت، که آشکارا دو گونه از یک واژه ناشناخته‌اند، توضیحی داده نشده است. این واژه غیر از نقل در دو اثر مذکور، در هیچ یک از منابع و تواریخ دوره اسلامی نیامده است.

در نصیحة‌الملوک غزالی، در باب «اندر سیاست و عدل پادشاهان و سیرت ایشان و تاریخ هر یکی» برای اشاره به یکی از سلسله‌های ایران پیش از اسلام عنوانی آمده که در هیچ یک از منابع مهم تاریخی ایران، چه منابع دوره میانه و چه منابع عربی و فارسی دوره اسلامی، دیده نمی‌شود:

از کیومرث تا کیقباد ایشان را بلادیان^۲ خواندندی و از اسکندر تا اردشیر بابکان این گروه را اشکانیان خواندندی (غزالی ۱۳۵۱، ص ۹۳، پانویس).

۱. از استادان عزیزم، دکتر محمد حسن دوست و دکتر مسعود قاسمی، بسیار سپاسگزارم که پیش‌نویس مقاله حاضر را خواندند و نکاتی سودمند را برای بهبود آن یادآوری کردند.

۲. واژه بلادیان در تصحیح نخست اثر (۱۳۱۵-۱۳۱۷) به صورت بلادیات آمده است: اهل پیشین از کیومرث تا کیقباد ایشان را بلادیات خواندندی و از اسکندر تا اردشیر بابکان آن گروه را اشکانیان خواندند (غزالی ۱۳۱۷-۱۳۱۵، ص ۴۴). این صورت در نسخه اساس تصحیح نخست اثر، یعنی نسخه «خ»، آمده است. همایی در تصحیح مجدد اثر، این بخش را بر اساس دو نسخه «صو» و «یو» آورده است. نسخه «صو» را به متن برده و «یو» را در حاشیه نقل کرده است. در نسخه «صو»، خبری از این عبارت نیست، اما نسخه «یو» صورت بلادیان را در عبارتی که در متن مقاله آمده است، دارد (غزالی ۱۳۵۱، ص ۹۳). (برای اطلاعات در باب نسخه‌ها، ← همان، ص بیست‌وشش - بیست‌وهشت).

در مرموزات اسدی نجم‌الدین رازی، در مرموز هفتم «در تواریخ ملوک از عهد آدم»، نیز صورتی از همین عنوان برای اشاره به این سلسله دیده می‌شود: اما آن اهل پیشین را - از کیومرث تا کیقباد - ابلاذیان خواندندی و از اسکندر تا اردشیر بابکان، اشکانیان خواندندی (رازی ۱۳۸۶، ص ۱۱۰). نجم‌الدین رازی این بخش از کتاب خویش را عیناً از روی نصیحة‌الملوک نقل کرده‌است. به همین دلیل است که صورت تکامدی که در اثر غزالی آمده، در این اثر نیز دیده می‌شود. هرچند ممکن است همان‌گونه که شفیع‌احتمال داده، هر دو صورت منقول در نصیحة‌الملوک و مرموزات اسدی از منبعی کهن‌تر نقل شده باشند (همان، ص ۲۰۹، تعلیقات مصحح).

دو صورت اخیر، یعنی، بلاذیان / ابلاذیان، صورت‌هایی ناشناخته‌اند. مصححان متن‌هایی که این دو صورت در آن به کار رفته‌اند هیچ توضیحی درباره این گونه‌های غریب که در هیچ‌یک از منابع دیگر دیده نمی‌شوند، ارائه نکرده‌اند. در هر حال، آن‌گونه که از این دو اثر برمی‌آید، صورت بلاذیان / ابلاذیان در دسته‌ای از روایت‌های تاریخی آمده بوده‌است. تکینگی این صورت را می‌توان ناشی از روایت خاص منبع این دو اثر دانست. روایت غریب منبع این دو اثر در مدت زمان فرمانروایی برخی از شاهان نیز مشاهده می‌شود که با طول دوره فرمانروایی ایشان در قاطبه منابع دوران اسلامی متفاوت است. مثلاً مدت پادشاهی هوشنگ در این دو اثر نود سال است (غزالی ۱۳۶۱، ص ۴۲؛ رازی ۱۳۸۶، ص ۱۰۸)، اما مدت پادشاهی وی در مهم‌ترین منابع و تواریخ دوره اسلامی چهل سال ذکر شده‌است (طبری ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۱۰۰-۱۱۲؛ یعقوبی ۱۳۴۷، ص ۱۹۳؛ مقدسی ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۱۲۰؛ مجمل‌التواریخ ۱۳۱۸، ص ۳۹؛ تاریخ سیستان ۱۳۱۴، ص ۳؛ بلعمی ۱۳۴۱، ص ۱۲۹؛ مسعودی ۱۳۴۹، ص ۸۲؛ مسعودی ۱۳۴۴، ج ۱، ص ۲۱۷؛ ابن‌بلخی ۱۳۶۳، ص ۲۸؛ بیرونی ۱۳۵۲، ص ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۱).

اما دلیل دیگر تکینگی صورت‌های نصیحة‌الملوک و مرموزات اسدی را شاید بتوان ناشی از تحریف و اشتباه کتابت منبع این دو اثر دانست. اگر منبع نجم‌الدین در بخش مورد بحث، همان کتاب غزالی باشد، در این صورت تحریف از این اثر به مرموزات اسدی راه یافته‌است.^۱

روشن است سلسله مورد بحث که از کیومرث تا کیقباد را در بر می‌گیرد، همان‌گونه که در حاشیه نسخه «خ» به‌عنوان نسخه اساس تصحیح نخست نصیحة‌الملوک نیز آمده

۱. احتمال تحریف واژه را محمد حسن‌دوست به بنده گوشزد کرد.

(غزالی ۱۳۱۵-۱۳۱۷، ص ۴۴)، همان سلسله «پیشدادی» در تاریخ اساطیری ایران است. منابع پهلوی و تواریخ دوره اسلامی در این نکته همداستان‌اند که این سلسله شامل کیومرث تا کیقباد می‌شده است. عنوان پیشداد در منابع و تواریخ دوره اسلامی به صورت‌های پیشداد (بلعمی ۱۳۴۱، ص ۱۲۷، ۱۲۹؛ ابن بلخی ۱۳۶۳، ص ۹)، پیشداد (مجم‌التواریخ ۱۳۱۸، ص ۴۱۷؛ بیرونی ۱۹۲۳، ص ۱۰۳)، فیثداد (یعقوبی ۱۳۴۷، ص ۱۹۳؛ حمزه اصفهانی ۱۳۴۶، ص ۸، ۱۰ و ۲۰) و فیثداذ (مقدسی ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۱۲۱) آمده است.

پیشداد ترجمه‌ای است از صورت اوستایی -*para-dāta* (BARTHOLOMAE 1961, p. 854). این واژه در اوستا به معنی «نخست‌آفریده» است (MAYRHOFER 1979, p. 245). در سنت زردشتی دوره ساسانی، این واژه به صورت *pēšdād* ترجمه شده است که احتمالاً در دوره متقدم همان معنی سابق را داشته و در دوره متأخر و در زمان تدوین خدای‌نامه معنای سیاسی «نخستین قانون‌گذار» را به خود گرفته است. معنای اخیر را می‌توان از تفسیر زند در باب این واژه دریافت:

pēšdādīh ēd būd kū dād ī x^wadāyīh fradom ōy rawāg kard (Humbach &

Ichaporia 1998, p. 100)

«پیشدادی این بود که داد [= قانون] شاهی را [نخستین بار] او [= هوشنگ] رواج داد». این معنا را همچنین می‌توان از تفسیری که تواریخ دوره اسلامی از این واژه ارائه داده‌اند استنباط کرد، منابعی که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم از روایات خدای‌نامه بهره برده‌اند. تفسیرهایی که در منابع دوره اسلامی برای وجه تسمیه واژه پیشداد آمده در تأیید معنای «نخستین قانون‌گذار و دادگر» است:

به این سبب به پیشداد ملقب گشته که پیشداد به فارسی به معنی «نخستین واضع مبانی عدالت» است (ثعالی ۱۳۲۸، ص ۳).

هوشنگ را پیشداد لقب نهادند، چه او اول کسی بود که داد و عدل نهاد و انصاف مظلومان از ظالمان بستد (ابن بلخی ۱۳۶۳، ص ۲۷).

هوشنگ ملقب به پیشداد بود و معنای آن به فارسی «کسی است که اول بار به عدل و دادگستری حکم کرد»، زیرا پیش به معنی «نخست» و «اول» و داد به معنی «قضاوت» و «دادگستری» است (طبری ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۱۱۲).

پیشداد لقبی است که بنا بر اوستا، در اصل، مختص هوشنگ بوده است (MAYRHOFER 1979, p. 245). بعدها در دوره متأخر تدوین اوستا، مثلاً در چهاردهامین اسک این عنوان برای

ویکرد - برادر هوشنگ - نیز به‌کار رفته‌است (کریستنسن ۱۳۸۳، ص ۱۶۸). در دوره ساسانی و در هنگام تدوین خدای‌نامه، آنچنان‌که از منابع و تواریخ دوره اسلامی برمی‌آید، واژه پیشداد به‌عنوان لقبی برای شاهان اساطیری از کیومرث تا کیکاوود به‌کار می‌رود و تبدیل به نخستین سلسله از شاهان عجم می‌شود (مثلاً ← فهرست ارائه‌شده در آثارالباقیه با عنوان جدول ثانی و جدول سوم از قسم اول نام‌های ملوک پیشدادیه. بیرونی ۱۳۸۶، ص ۱۴۹ و ۱۵۰).

اما چگونه می‌توان صورت‌های بلادیان / ابلادیان را توجیه کرد؟ ظاهراً صورت منقول در نصیحة‌الملوک یعنی بلادیان، صورت اصیل واژه است. الف در ابتدای صورت ابلادیان در مرموزات اسدی احتمالاً به قیاس با واژه اشکانیان به‌عنوان سلسله پس از ابلادیان که در جمله بعدی آمده، به این واژه افزوده شده‌است: اما آن اهل پیشین را - از کیومرث تا کیکاوود - ابلادیان خواندندی و از اسکندر تا اردشیر بابکان، اشکانیان خواندندی (رازی ۱۳۸۶، ص ۱۱۰). اگر این توجیه پذیرفتنی باشد، واژه بلادیان، صورت درست و اصیل واژه است.

احتمال تحریف در کتابت واژه بلادیان کم است. زیرا عنوان پیشداد در تاریخ ملوک عجم واژه‌ای معروف بوده و همچنان‌که گفته شد در منابع بسیاری نقل شده است. بنابراین، واژه بلاد را باید گونه‌ای مربوط به واژه اوستایی *para-dāta* در نظر بگیریم. واژه اخیر حاصل تحول صورت ایرانی باستان **para-dāta* است. یعنی صورت ایرانی باستان به‌صورت **palād* / بلاد تحول یافته‌است. صورت **palād* در متن منبع غزالی که احتمالاً منبعی عربی بوده‌است، به‌صورت بلاد نوشته شده بوده‌است (البته این احتمال هم هست که این منبع فارسی بوده و در آن «ب» به‌عنوان نویسه‌ای برای واج «پ» آمده باشد). *-ard* عموماً در فارسی به *āl* تبدیل می‌شود، مانند *sard* که سال شده‌است (← حسن دوست ۱۳۹۳، ص ۴۰۵۱، واژه کل «نرینه حیوانات»).

واژه بلادیان / پلادیان از روایتی خارج از سنت رسمی زردشتی به روایت منبع غزالی و رازی راه یافته‌است، زیرا اگر منشأ این واژه همان صورت اوستایی *para-dāta* می‌بود، احتمالاً باید به صورت تحول‌یافته **prāda*، **prīda* یا **prāda* به دوره بعدی می‌رسید.^۱

۱. صورت اخیر را می‌توان با صورت سکایی «پراتنی» *paralatai* سنجد که به گزارش هرودوت نام سلسله‌ای شاهی در میان سکاها جنوب روسیه بوده‌است (IV: 5-7) و کریستنسن آن را با *para-dāta* اوستایی یکی می‌داند (ص ۱۷۲).

منبع روایت غزالی از اصلی جز خدای‌نامه بوده‌است. گونه‌گونی صورت اسامی و عناوین خاص در منابع دوره اسلامی شاهد‌های بسیاری دارد که ناشی از اخذ روایت از منابع رسمی جنوبی (سنت رسمی زردشتی) و سنت‌های شرقی است. مثلاً نام مشی در منابع دوره اسلامی آشکارا از سنت رسمی زردشتی اخذ شده‌است. این نام از اصل اوستایی *mašya-* به سنت رسمی زردشتی رسیده و در بیشتر منابع دوره اسلامی نیز انعکاس یافته‌است، اما گونه ملهی در روایت بیرونی (۱۳۵۲، ص ۱۴۲) ناشی از تحول *-martya-* ایرانی باستان در گونه‌های شرقی (در اینجا احتمالاً زبان مادری بیرونی، یعنی خوارزمی) به ملهی است (با تحول *lh > -rt-*). شاهد‌هایی از این دست نشان می‌دهند که روایت مربوط به تاریخ اساطیری ایران و اسامی و القاب شاهان اساطیری تنها از منبع رسمی دوره ساسانی نشئت نگرفته‌اند و حتی ممکن است برآمده از منبعی جز اوستا باشند. این امر تحول واژه **para-dāta-* پلاد از صورت ایرانی باستان **para-dāta-* و نه صورت اوستایی *para-dāta-* را به‌خوبی توجیه می‌کند. این مسئله همچنین وام‌نگرفتن صورت رسمی «پیشداد» در روایت مورد بحث را که در سنت زندنویسی دوره ساسانی به‌عنوان ترجمه تحت‌اللفظی صورت اوستایی *para-dāta-* به‌کار گرفته شده بود، نیز توضیح می‌دهد.

بر اساس توضیحات ارائه‌شده، به نظر می‌رسد باید از میان دو گونه واژه بلادیان / بلادیان در نصیحة‌الملوک و مرموزات اسدی، صورت بلادیان را به‌عنوان صورت درست در نظر گرفت که «ب» در آن به‌عنوان نویسه‌ای برای «پ» آمده‌است. در واقع، واژه **para-dāta-* ایرانی باستان حداقل در یک دسته از روایت‌ها و سنت‌های ایرانی به صورت پلاد تحول یافته بوده‌است، عنوانی که برآمده از روایتی جدا از سنت رسمی ساسانی برای اشاره به پیشدادیان آمده‌است و همین صورت در منبع غزالی و سپس رازی نیز نقل شده‌است.

منابع

ابن بلخی (۱۳۶۳)، فارسنامه، به اهتمام گای لیسترانج و آلن نیکلسون، تهران، دنیای کتاب.
بلعمی، محمد بن محمد (۱۳۴۱)، تاریخ بلعمی، تصحیح محمدتقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران، اداره کل نگارش وزارت فرهنگ.

بیرونی، ابوریحان (۱۳۸۶)، آثار الباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت، امیرکبیر، تهران.

بیرونی، ابوریحان (۱۳۵۲)، آثار الباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت، ابن سینا، تهران.

- بیرونی، ابوریحان (۱۹۲۳)، الآثار الباقیه عن القرون الخالیه، لایپزیک.
تاریخ سیستان (۱۳۱۴)، تصحیح محمدتقی بهار، تهران، مؤسسه خاور.
ثعالبی مرغنی، حسین بن محمد (۱۳۲۸)، شاهنامه ثعالبی، ترجمه محمود هدایت، تهران، چاپخانه مجلس.
حمزه اصفهانی، حمزه بن حسن (۱۳۴۶)، تاریخ پیامبران و شاهان، ترجمه جعفر شعار، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
حسن دوست، محمد (۱۳۹۳)، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
دیلمی، ابوالفضل (تفسیر دیلمی)، نسخه دیجیتال شماره ۱۷۹۸۲ کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
رازی، نجم الدین (۱۳۸۶)، مرموزات اسدی در مزمورات داودی، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، سخن، تهران.
طبری، محمد بن جریر (۱۳۵۲)، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
غزالی، محمد (۱۳۵۱)، نصیحة الملوک، تصحیح جلال الدین همایی، انجمن نشر آثار ملی، تهران.
غزالی، محمد (۱۳۱۷-۱۳۱۵)، نصیحة الملوک، تصحیح جلال الدین همایی، چاپخانه مجلس، تهران.
کریستن‌سن، آرتور (۱۳۸۳)، نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایرانیان، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران، چشمه.
مجمّل التواریخ و القصص (۱۳۱۸)، تصحیح محمدتقی بهار، تهران، کلاله خاور.
مسعودی، علی‌بن حسین (۱۳۴۹)، التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
مسعودی، علی‌بن حسین (۱۳۴۴)، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۳۷۴)، آفرینش و تاریخ، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، آگه.
یعقوبی، احمد بن اسحاق (۱۳۴۷)، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

BARTHOLOMAE, Christian (1904), *Altiranisches Wörterbuch*, Strassburg: Karl J. Trubner [repr. Berlin - New York, Walter de Gruyter, 1961].

HUMBACH, Helmut & Pallan R. *Ichaporā* (1998), *Zamyād Yasht*, Harrassowitz Verlag, Wiesbaden.

MAYRHOFER, Manfred (1979), *Die Altiranischen Namen*, Wien.